

ملی سازی ایران

-
- سرشناسه: مرعشی، افشین، ۱۳۴۸ -
 عنوان و نام پدیدآور: ملی‌سازی ایران: فرهنگ، قدرت و دولت (۱۲۵۰-۱۳۲۰ ه‍.ش) / افشین مرعشی؛ ترجمه شهریانو صارمی.
 مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۴.
 مشخصات ظاهری: ۲۶۲ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۹۵-۸
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: Nationalizing Iran: culture, power, and the state, 1870-1940.
 موضوع: ملی‌گرایی - ایران - تاریخ - قرن ۱۳ ق.
 موضوع: Nationalism -- Iran -- History -- 19th century
 موضوع: ملی‌گرایی - ایران - تاریخ - قرن ۱۴
 موضوع: Nationalism -- Iran -- History -- 20th century
 موضوع: ایران - تاریخ - قاجاریان - ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق.
 موضوع: Iran -- History -- Qajars, 1779-1925
 موضوع: ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۲۰
 موضوع: Iran -- History -- Pahlavi, 1925-1941
 شناسه افزوده: صارمی، شهریانو، ۱۳۴۳ -، مترجم
 رده‌بندی کنگره: DSR ۱۴۸۳
 رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۰۴۵
 شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۶۲۴۲۶۳
-

ملی سازی ایران

فرهنگ، قدرت و دولت
(۱۲۵۰-۱۳۲۰ ه.ش)

افشین مرعشی
ترجمه شهربانو صارمی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Nationalizing Iran

Culture, Power, & the State, 1870-1940

Afshin Marashi

University of Washington Press, 2008



انتشارات قنوس

خیابان انقلاب، خیابان فروردین، خیابان نظری،

نبش جاوید ۲، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

افشین مرعشی

ملی‌سازی ایران

فرهنگ، قدرت و دولت

(۱۲۵۰-۱۳۲۰ ه.ش)

ترجمه شهربانو صارمی

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۴۰۴

چاپ سروش

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۰۴ - ۰۴۹۵ - ۸

ISBN: 978 - 622 - 04 - 0495 - 8

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

۷	یادداشت نویسنده بر ترجمهٔ فارسی
۹	سپاسگزاری
۱۳	درآمد
۳۳	۱. به صحنه آوردن ملت شهر، مراسم و کسب مشروعیت در ایرانِ اواخر دوران قاجار
۹۵	۲. ملی سازی ایران پیشااسلام بازگشت به دوران باستان و اصالت بخشیدن به مدرنیته
۱۵۷	۳. دولت معلم مآب آموزش و ملی گرایی در دوران رضاشاه
۱۹۷	۴. ملت و حافظه یادبودها و ساخت حافظهٔ ملی در دورهٔ رضاشاه
۲۳۳	سخن آخر
۲۴۱	منابع
۲۵۵	نمایه

یادداشت نویسنده بر ترجمه فارسی

خوشحالم که اولین کتابم به فارسی ترجمه شده است. هفده سال پیش که برای اولین بار این کتاب منتشر شد دوره دکتری‌ام را به پایان رسانده بودم. امروز که عمری از من گذشته می‌توانم بگویم که تجربه و شناخت بیشتری از تاریخ ایران دارم. این کتاب را که روایت تاریخ پرشکوه و پیچیده ایران است یک جوان به رشته تحریر درآورده؛ جوانی ایرانی که در خارج از ایران زندگی کرده و رشد یافته ولی ارتباط عمیقش را با میهنش از طریق مطالعه تاریخ آن حفظ کرده است. خوشحالم که این کتاب به زبان مادری‌ام ترجمه شده و در دسترس عموم ایرانیان قرار می‌گیرد.

از سرکار خانم شهربانو صارمی که به ترجمه این کتاب همت کرده است سپاسگزارم. ترجمه ایشان زیر نظر و با اجازه من انجام شده است. همچنین سپاسگزارم از انتشارات ققنوس که به این کتاب توجه نشان دادند و آن را برای ترجمه برگزیدند.

افشین مرعشی

نورمن، اوکلاه‌ما، ۱۴۰۴

سپاسگزاری

شروع تألیف این کتاب به مدتها قبل بازمی‌گردد، در واقع به زمانی که حال به‌سختی یادم می‌آید کی و کجا بود. شاید به سال‌هایی برمی‌گردد که از دپارتمان تاریخ دانشگاه کالیفرنیا، لس‌آنجلس، فارغ‌التحصیل شده بودم و این کتاب پایان‌نامه دکتري من بود. شاید هم زمانی شروع شد که دانشجوی کارشناسی دانشگاه برکلی بودم، که جایی در کافه‌ها و کتابفروشی‌های خیابان تلگراف را به یاد می‌آورد. حتی اگر عقب‌تر بروم، شاید شروع آن به دوران کودکی و نوجوانی‌ام بازگردد که زندگی‌ام – مانند بسیاری از ایرانیان هم‌نسل من – تحت‌الشعاع انقلاب اسلامی قرار گرفت. هر جا و هر زمان که شروع شده باشد، این اثر نه‌تنها گزارش تحقیقی نظری، بلکه گزارش یک ماجراجویی شخصی است. از این رو باید از معلم‌ها، مشاوران، دوستان، اعضای خانواده و همکارانی سپاسگزاری کنم که مشوق من در این راه بودند و به من کمک کردند.

بیشترین دین را به استادانم دارم. نیکی کدی، استاد راهنمای دکتري‌ام، به انحای مختلف فهم من از تاریخ ایران را شکل داد. قاطعیتش باعث شد در دست‌نوشته‌هایم، نخست به عنوان پایان‌نامه و بعدها به عنوان کتاب،

بازنگری و تغییرات زیادی اعمال کنم و نتیجه آن چیزی شد که اکنون در دست شماست. به خاطر آنچه به من آموخت و به خاطر حمایت‌های خستگی‌ناپذیر و سخاوتمندانه‌اش در موارد دیگر از او سپاسگزارم. همین‌طور از جیم گلوین، از دانشگاه کالیفرنیا، لس‌آنجلس، به خاطر آن‌که مرا به چالش کشید و به مسیرهایی سوق داد که در نبود او واردشان نمی‌شدم نهایت تشکر را دارم. دوست دارم فکر کنم بوی دود غلیظ سیگارهای کوبایی او بود که الهام‌بخش من، دست‌کم برای برخی از ایده‌های کتاب، شد.

در برکلی این فرصت را داشتم که با کیرن شوردی دیدار کنم، اولین کسی که تشویق کرد خود را فردی دانشگاهی ببینم. در برکلی، باید از حامد الگار هم تشکر کنم، از او هنر سنت‌شکنی در تاریخ‌نگاری را آموختم، و ایرا لاپیدوس که فضیلت داوری منصفانه و مستدل را به من آموخت. فکر می‌کنم تأثیر هر دوی آن‌ها را بتوان در کتاب دید. همچنین از اریک هوگلاند به خاطر حمایتش از من و به اشتراک گذاشتن اشتیاق مسیری‌اش به تاریخ و سیاست ایران ممنونم. هوشنگ شهابی همان سرمشقی بود که همواره به دنبالش بودم. فکر می‌کنم برای ایرانیان جوانی که پس از انقلاب در خارج از کشور بزرگ شدند سرمشقی بهتر از هوشنگ نتوان یافت.

در زمان تحقیق و نوشتن این کتاب از حمایت مالی سخاوتمندانه چند نهاد برخوردار بودم، از جمله مرکز مطالعات خاور نزدیک گوستاو وان گروبنائوم دانشگاه کالیفرنیا، مرکز مطالعات نظریه اجتماعی و تاریخ تطبیقی دانشگاه کالیفرنیا، بنیاد اندرو ملون، دپارتمان تاریخ دانشگاه کالیفرنیا، و دفتر تحقیقات و برنامه‌های حمایتی دانشگاه دولتی ساکرامنتوی کالیفرنیا. این اثر بدون حمایت آن‌ها به سرانجام نمی‌رسید. همچنین از میشل دوک‌ورت از انتشارات دانشگاه واشینگتن به خاطر تبدیل ماهرانه این دست‌نوشته به کتاب سپاسگزارم.

از دوستان و همکارانی که با تشویق، شکیبایی و الهام‌بخشی خود این چالش‌ها را برایم قابل تحمل کردند سپاسگزارم. در دانشگاه کالیفرنیا فرصت آن را داشتم که یکی از اعضای انجمن موفق فارغ‌التحصیلان مطالعات تاریخ و خاورمیانه باشم، انجمنی با مشارکت تورج دریایی، میچ نومارک، رضا مهدیزاده، جان اسکندر، مایا یازیگی، مجدی الشما، پاتریشیا سینگلتن، ست جیمسون، لارس شوماخر، ماهر ممرزاده، علی انوشهر، مازیار بهروز، حوری بربریان، کیت واتنپاگ، هگنر واتنپاگ، نانسی اوم، وِندی شاو، هوارد آیزنستات، و ادگار فرانسیس. تشکر ویژه می‌کنم از ساندرا کمپیل که دوستی فوق‌العاده، معلمی عالی و استادی نابغه است و همه این‌ها یکجا در وجود او گرد آمده است. در برکلی از دوستان و رفقای گردشگری مانند مایک پرک، الیزابت لوب، تونی رو، کلمنتین اولیور، تادئوس بوردوفسکی، لیزا باس، فیل لَوِنتال، گرگ باترزی، دونالد فردز، کوین والش، آدام مارش، رافائل سیمون، و روب پرز بسیار چیزها آموختم. کارن لوتمن و صهیب قریشی از زمانی که کپه کتاب‌های موعده گذشته کتابخانه تا زانوهایم می‌رسید دوستان نزدیک من بودند. هر دوی آن‌ها الهام‌بخش من شدند تا مورخ درونم خود را نشان دهد.

در ساکرامنتو، دپارتمان دانشگاه دولتی کالیفرنیا از من حمایت زیادی کرد. کریس کاستانیدا، رئیس دپارتمان تاریخ، و بهمن فزونی، رئیس برنامه مطالعات ایران و خاورمیانه، و نیز سوئاد ژوزف، عضو برنامه مطالعات خاورمیانه و جنوب آسیا در دانشگاه کالیفرنیا دیویس، مشوق من بودند. تشکر ویژه دارم از دوستم اِرین استایلز که در میان همکاران همدل ساکرامنتو فردی برجسته است. مالینا دانک، آلما شیخانی و چند تن دیگر در تاریخ خاورمیانه مدرن از جمله دانشجویانی بودند که به شکل‌گیری بسیاری از ایده‌های این کتاب کمک کردند. تشکر ویژه می‌کنم از کاتلین کیلی که کمک کرد این کار خطیر به پایان برسد. مشتاقانه منتظر ماجراجویی‌های مشترک دیگرمان هستم.

از همه مهم‌تر، از پدر و مادرم سپاسگزارم. واقفم در اثری که موضوع آن دنیایی است که پدر و مادرم در آن زاده شدند و اجدادام برای به وجود آوردنش کوشیدند، من نیز به تعبیری در روایت خودم جای گرفته‌ام. به گفتن این نکته اکتفا می‌کنم که از این مسئله آگاهم و اخذ معانی ضمنی از آن را به دیگران وامی‌گذارم. به دلیل وضعیت تاریخی، هرگز نتوانستم پدربزرگ و مادربزرگم را بشناسم، اما احساس می‌کنم با نوشتن این کتاب به آن‌ها نزدیک‌تر شده‌ام. از مادرم دربارهٔ مدرنیته در ایران بسیار چیزها آموختم، حمایت او و عشقش مهم‌ترین راهنمای من در زندگی بوده است. بزرگ‌ترین شادی من هنگام اتمام کتاب این است که می‌دانم این جاست تا شاهد پایان کتاب باشد. از پدرم هم سپاسگزارم، به واسطهٔ او بود که یاد و خاطرهٔ انقلاب و هر آنچه بعدتر رخ داد در من زنده ماند. از زندگی او بیش از هر چیزی که کتاب‌ها می‌توانند دربارهٔ مزایای تاریخ بیاموزانند آموخته‌ام.

از عمویم، مهدی مرعشی، نیز تشکر می‌کنم و مفتخرم بگویم کارش به عنوان چهره‌ای دانشگاهی راهم را هموار کرد. از عمویم احمد، زن‌عمویم جوی و ژاله دخترعمویم سپاسگزارم که به روشنی نشان دادند تناقضی میان ایرانی و آمریکایی بودن وجود ندارد. از خواهرم سپاسگزارم که مانع علایق پریخت‌وپاش من نشد، حتی اگر به معنی شانه خالی کردن از زیر بار دیگر مسئولیت‌هایم بود. قول می‌دهم به نحوی دیگر برایش جبران کنم. سرانجام، این کتاب را به خواهرزاده‌هایم پیشکش می‌کنم. چرا که بزرگ می‌شوند و همان سؤال‌هایی برایشان پیش می‌آید که در نوجوانی برای من پیش آمد؛ امیدوارم تاریخ آن‌ها بر دوششان سنگینی نکند، شاید به این کتاب نگاه کنند و خود را بخشی از داستان بینگارند. امیدوارم وقتی بفهمند دایی‌شان قبلاً گذشته را زیرورو کرده آرامش پیدا کنند، شاید به این ترتیب زندگی خود را با نگاه به آینده طی کنند.

درآمد

در اکتبر ۱۹۷۱/مهر ۱۳۵۰ محمدرضا شاه پهلوی — پادشاه ایران، «آریامهر» — جشنی رسمی به مناسبت ۲۵۰۰مین سالگرد بنیان‌گذاری شاهنشاهی هخامنشی برگزار کرد.^(۱) مراسم بزرگداشت که چند روز طول کشید در میان ویرانه‌های تخت‌جمشید، پایتخت این امپراتوری باستانی، برگزار شد. آنچه در این نمایش بیشترین اهمیت را داشت نه رژه پیاده‌نظام و سواران ملبس به جامه‌های سپاهیان هخامنشی، اشکانی و ساسانی بود که پشت سرهم از مقابل شاه و بقایای باستانی در پس‌زمینه نمایش می‌گذشتند؛ نه حضور آن نُه پادشاه، پنج ملکه، سیزده شاهزاده، هشت شاه‌دخت، شانزده رئیس‌جمهور، سه نخست‌وزیر، چهار معاون رئیس‌جمهور، دو فرماندار کل از کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیا، دو وزیر خارجه، نُه شیخ، و دو سلطانی که در این جشن مهمانان عالی‌مقام شاه بودند؛ و نه بیست و پنج هزار بطری شراب، چهار هزار کیلو گوشت بره، و همان مقدار خاویار، تخم بلدرچین و طاووس بریان پُر شده با جگر غاز که حضار با آن پذیرایی شدند. آنچه در جشن تخت‌جمشید اهمیت ویژه داشت سخنرانی شاه در افتتاحیه این جشن بود. شاه که در مقابل

مقبره سنگی بی پیرایه کوروش کبیر، بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی در دوهزار و پانصد سال پیش، ایستاده بود به نیای باستانی خود درود فرستاد و در برابر مهمانانش، که در تخت جمشید گرد آمده بودند، و به هم میهنانش، که از رادیو و تلویزیون سخنان او را می شنیدند، گفت: «کوروش، آسوده بخواب زیرا که ما بیداریم و ... همواره بیدار خواهیم بود.»^(۲)

در سخنان شاه مفروضاتی نهفته بود که ریشه در مختصات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ملی‌گرایی داشت - مفروضاتی که فقط در نتیجه دگرگونی‌های حاصل از مدرن‌سازی که از اواخر سده نوزدهم در ایران رخ داده بود ممکن شد. این دگرگونی‌ها عبارت بودند از ایجاد زیرساخت و دیوانسالاری ملی، ارتش ملی، شبکه حمل و نقل سراسری، نظام ثابت و منظم جمع‌آوری مالیات، نظام مدرن ملی آموزش و یک نظام حقوقی واحد. این دگرگونی‌ها مستلزم سرکوب مراجع اقتدار گروهی یا محلی، مانند هویت‌های طایفه‌ای، زبانی و فرقه‌ای، و ترویج معنایی واحد از حافظه، فرهنگ و هویت ملی بود.^(۳)

اقدامات دولت‌سازی و تولیدات فرهنگی اواخر سده نوزدهم بود که به سخنان شاه در مقابل مقبره کوروش معنی و انسجام می‌بخشید. او در پی تصدیق وجود ملتی ایرانی بود که انسجام نهادهای دولتی، ساختارهای اجتماعی و اشکال فرهنگی مشخصه آن محسوب می‌شد - انسجامی که ویژگی تعریف‌کننده ملت‌های مدرن بود. به این ترتیب، شاه در صدد زنده کردن چیزی بود که بندیکت اندرسون آن را «جادوی ملی‌گرایی» می‌نامید؛ انتزاعی ناملموس و در عین حال زنده که مجموعه‌ای از مفروضات ضمنی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را به هم پیوند می‌داد.^(۴)

ماهیت این یادآوری نمادین دقیقاً چه بود؟ نخست، سخنان شاه وجود دولتی را تأیید می‌کرد که صرفاً مجموعه‌ای از نهادهای حکومتی بی‌روح نبود، بلکه با هویت و معنایی از تاریخ درآمیخته بود. مقبره کوروش نماد

خاستگاه دولت ایران و خود شاه تجسم امروزی آن بود. سخنان او حکایت از وجود پیوستگی میان کوروش و خود او داشت. دوم، سخنان شاه، فراتر از استمداد از انتزاع زنده دولت، مفهوم به همان اندازه انتزاعی و زنده اجتماع را مسلم تلقی می‌کرد. این امر خود را در انتخاب ضمیر «ما» هنگام سخنرانی در مقابل مقبره سنگی سرد کوروش نشان می‌داد. او با جمله «ما بیداریم و همواره بیدار خواهیم بود» خود را نه تنها تجسم دولت، بلکه سخنگوی اجتماع معرفی کرد. شاه در میان ایرانیان شخص اول بود - نه بالاتر و نه فراتر از اجتماع، دارای فره ایزدی، بلکه عضوی از اجتماعی واحد با ویژگی‌های مشترک.

سرانجام، این نمایش در کنار مقبره شکل خاصی از حافظه تاریخی را زنده کرد. اشاره شاه به فرهنگ ایران باستان تلویحاً اشاره‌ای بود به بازگشت به اصالت اصیل آن دوران. او در حالی که به نام دولت و ملت سخن می‌گفت از آن‌ها می‌خواست گرد یگانه خاطره و فرهنگی حلقه بزنند که همه اعضای این اجتماع می‌توانستند درکش کنند و به آن حس تعلق خاطر داشتند. برگزاری مراسم در میان ویرانه‌های باستانی، رژه سربازان پیاده ملبس به جامه ارتش‌های باستانی و استمداد از کوروش همگی بر این فرض مبتنی بود که دولت و ملت می‌توانند مدعی حق سخن گفتن به نام مفهومی خاص از اصالت باشند. کل مراسم بزرگداشت به طور زنده همگرایی دولت، جامعه و حافظه تاریخی‌ای را آشکار می‌کند که در اوج قدرت سیاسی سلطنت پهلوی حاصل شده بود.

دولت، جامعه و دعای اقتدار سیاسی

جشن‌های دوهزار و پانصدساله در سال ۱۹۷۱ م/ ۱۳۵۰ ه.ش نقطه آغاز همگرایی دولت، ملت و حافظه تاریخی در ایران نبود. این امر در نتیجه یک سده تغییرات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ممکن شده بود. بدیهی است از

زمان ناصرالدین شاه (سلطنت ۱۸۴۸-۱۸۹۶ م/ ۱۲۲۷-۱۲۷۵ ه.ش)، که مدعی عناوینی چون «ظل‌الله» و «قبله عالم» بود، تا زمان محمدرضا شاه پهلوی (سلطنت ۱۹۴۱-۱۹۷۹ م/ ۱۳۲۰-۱۳۵۷ ه.ش)، که خود را «شاه ایران» و «آریامهر» می‌نامید، تحولی رخ داده بود. ادعای اقتدار از سوی ناصرالدین شاه با مفاهیم پیشامدرن سلطنت الهی گره خورده بود، در حالی که زبان ملی‌گرایی مدرن سرشار از تعبیر دسته دوم بود. آنچه باعث این تغییر در دعاوی رسمی اقتدار سیاسی می‌شد دگرگونی‌های مهم‌تر در مفروضات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بود که به آگاهی ایرانیان جان بخشید.

اساسی‌ترین دگرگونی در ایده نسبت دولت با جامعه رخ داد. در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه، دعاوی اقتدار او به قدرت‌های کیهانی و قدسی گره خورده بود. همان‌طور که از مراسم پوزرق و برق دربار و اوضاع و احوال شرح داده شده در سفرنامه‌های صدها محقق، ماجراجو و جویندگان ثروت اروپایی دیده می‌شود، همان‌هایی که برای دیدن تخت طاووس با آن همه جلال و شکوهش می‌آمدند، مقوله «دولت» ریشه‌های پیشامدرن در تاریخ ایران داشت.^(۵) اما به رغم وجود دولت در تاریخ ایران پیشامدرن، خودمداری سیاسی تا حد زیادی وجه بارز آن باقی ماند، دولت عمدتاً خودمرجع یا بیشتر درگیر پیوند دادن اقتدار خود با منابع خارجی، کیهانی و قدسی بود تا توجه به رابطه خود با «جامعه».^(۶) از سوی دیگر، جامعه، که به واسطه ساختارهای عمودی اقتدار و در نتیجه وابستگی‌های منطقه‌ای، طایفه‌ای، فرقه‌ای و زبانی متمایز^۱ و تقطیع شده بود، چندان انسجام نداشت و استنباط از آن از محدوده‌های جغرافیایی مشخص و در عین حال به شدت سیال، همپوشان و در حال تغییر فراتر نمی‌رفت.^(۷) بنابراین، قبل از دگرگونی‌های پیش‌آمده در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، «دولت» و «جامعه»، به عنوان مقوله‌هایی

اجتماعی، فقط به طور ناقص فعلیت یافته و در بهترین حالت موازی و ناهماهنگ بودند.

پیش از اواسط سده بیستم تغییری بنیادین در مناسبات میان دولت و جامعه رخ داده بود. در این زمان دولت در ظاهر مقتدر و در باطن منسجم بود، توانا برای اعمال اراده خود در کل جامعه. خود جامعه، تحت تأثیر قدرت تازه دولت، دوباره یکپارچه به نظر می‌رسید. به این ترتیب، اقتدار محمدرضا شاه پهلوی، شاه ایران و آریامهر، نه به منابع قدرت آسمانی یا عاملی جز ملت، بلکه بیشتر به خود بافت جامعه متکی بود. این دگرگونی بر این فرض استوار بود که فرهنگی مشترک دولت و جامعه را به هم پیوند می‌دهد و حال نقش دولت آن بود که نماینده و عامل آن فرهنگ مشترک و دقیقاً ترسیم شده باشد. جزئیات یا محتوای ایدئولوژیک آن فرهنگ، چنان‌که می‌دانیم، باعث مجادلات پرشوری شد. اما شکل خود این مفهوم‌سازی - ایده نوعی تصفیه یا جداسازی که با وفاق دولت، جامعه و فرهنگ تعریف می‌شد - مجموعه جدیدی از ترتیبات نهادی و فرهنگی را مفروض می‌گرفت که صرفاً در نتیجه تغییرات رخ داده در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم عملی شد. ساماندهی دوباره مناسبات دولت و جامعه تجربه‌ای است که در تاریخ ایران مدرن نقشی اساساً دگرگون‌کننده دارد.

تاریخ‌نگاری در ایران

در ادامه، این دگرگونی را با توجه به سیر تکاملی دولت ایران در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم بررسی می‌کنم. نقش در حال تکامل دولت در مقابل جامعه و فرهنگ بیانگر چهارچوبی جدید برای اجتماع سیاسی^۱ ای است که در طول این دوره در جامعه ایران ظهور می‌کند. در سده

۱. political community: «اجتماع سیاسی» ای بسا دقیق‌ترین ترجمه ممکن نباشد. بنابراین، با توجه به تاریخ تحولات مفاهیم مدرنیته سیاسی، می‌توان آن را «بدنه سیاسی» نیز ترجمه کرد. -و. (پانوشته‌های سراسر کتاب از ویراستار فارسی است.)

نوزدهم، اجتماع سیاسی، ساختارهای دولت و اشکال فرهنگی عمدتاً در نتیجه مواجهه با مدل‌های اروپایی اجتماع سیاسی شروع به تغییر کرد. پذیرش این مدل‌ها تا دهه‌های ۱۹۲۰-۱۹۳۰ م/ ۱۳۰۰-۱۳۱۰ ه.ش منتهی به تأسیس دولت-ملت مدرن در ایران شده بود. سال‌های ۱۸۷۰-۱۹۴۰ م/ ۱۲۵۰-۱۳۲۰ ه.ش سال‌هایی‌اند که در آن‌ها می‌توان همگرایی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شناسایی شده در این‌جا را به طور جداگانه بررسی کرد.

هرچند اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم جایگاه برجسته‌ای در مهم‌ترین آثار تاریخ‌نگاری ایران مدرن دارد، این دوره به‌ندرت به منظور بررسی پیوستگی‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به طور جداگانه مطالعه شده است. قواعد مرسوم دوره‌بندی در تاریخ‌نگاری ایران، جز در برخی موارد استثنایی، با اعصار سیاسی جدید دوران مدرن مطابقت دارد. مثلاً، این تاریخ‌نگاری‌ها روی سیاست‌های قاجار، انقلاب مشروطیت، ظهور حکومت پهلوی و انقلاب اسلامی به مثابه برهه‌های تاریخی متمایز تمرکز می‌کنند که در کنار هم قرار گرفته‌اند و اغلب با دوران قبلی در تضادند. فایده این رویکرد از یک سو کاملاً واضح است؛ در واقع، این نقاط عطف اصلی سیاسی ایران مدرن محدوده‌های آشکاری‌اند که تاریخ‌نگاری ایران در چهارچوب آن‌ها ترسیم می‌شود. از سوی دیگر، این محدوده‌ها باعث ابهام در تغییرات فرهنگی و اجتماعی اساسی و عمیقاً ریشه‌دار نیز می‌شوند.

تاریخ ملی‌گرایی ایران و دوران رضاشاه این مسئله را به‌روشنی نشان می‌دهد. طبق قواعد مرسوم تاریخ‌نگاری در ایران، ملی‌گرایی به یکی از این دو شیوه بررسی می‌شود: امری طبیعی و ازلی در خودآگاه ایرانی از قدیم‌ترین ایام؛ یا شدیداً گره‌خورده با اقدامات دولت‌سازی رضاشاه بین سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۴۱ م/ ۱۳۰۰-۱۳۲۰ ه.ش. نگاه اول ناشی از تأثیر علم زبان‌شناسی در رشد و تکامل تاریخ‌نگاری ایران است و قادر به درک ملی‌گرایی مطابق با تعریف مدرن آن نیست.^(۸) ضعف آن در این است که خاستگاه ملی‌گرایی را در ایران به گذشته بسیار دور در تاریخ بازمی‌گرداند.

بحث دوم نیز کاستی‌هایی دارد، زیرا ملی‌گرایی ایران را به گذشته‌ای بسیار نزدیک می‌رساند. مرتبط ساختن تنگاتنگ ملی‌گرایی ایران با دوران رضاشاه ناشی از پذیرش روایت سیاسی تاریخ‌نگاری در ایران مدرن است، که بسیار متداول است. دوره رضاشاه اولین دوره سیاسی بود که در آن دولت آگاهانه از ملی‌گرایی به عنوان ایدئولوژی خود استفاده کرد. با این همه، ظهور برنامه ملت‌سازی^۱ با هدایت دولت در آن زمان را نمی‌توان بدون توجه به فرایندهای وسیع‌تر اجتماعی و فرهنگی اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، که در نهایت موجب تشکیل دولت-ملت ایران مدرن شد، کاملاً درک کرد. در این کتاب می‌خواهم به قسمی تاریخ‌نگاری ایران را، با جای دادن ملی‌گرایی دوره رضاشاه درون فرایند وسیع‌تر ملی‌سازی^۲، که با قواعد مرسوم دوره‌بندی سیاسی مغایرت دارد، از نو صورت‌بندی کنم.

به منظور نشان دادن این فرایند، پیوستگی‌ها در شکل‌گیری نهادهای دولتی، ساختارهای اجتماعی و نیز اشکال فرهنگی را، که محدوده‌های سیاسی دوره در دست بررسی را تغییر می‌دهند، جداگانه بررسی کرده‌ام. روایت سیاسی ایران مدرن در نهایت با روایت اجتماعی و فرهنگی ایران مدرن سازگار است، اما به منظور مشاهده این سازگاری، تغییرات سیاسی را باید در بستر دگرگونی‌های ریشه‌دارتر گذشته بررسی کرد که از مرزهای تحمیلی تاریخ‌نگاری عبور می‌کند. در غیر این صورت، در میان درختان گم می‌شویم و تصویر کلی از جنگل را از دست می‌دهیم.

آنچه تاریخ سال‌های ۱۸۷۰-۱۹۴۰ م/ ۱۲۵۰-۱۳۲۰ ه.ش را به‌رغم گسستگی سیاسی‌اش به هم پیوند می‌دهد بازترسیم بنیادین مناسبات دولت و جامعه و همگرایی دولت، جامعه و فرهنگ است که در طول آن سال‌ها محقق شد. به همین دلیل بنا نیست این کتاب تاریخ سیاسی دولت ایران باشد، بلکه در صدد است تاریخ اجتماعی و فرهنگی دولت ایران را

روایت کند، آن‌گونه که از دولت سلطنتی سنتی به دولت ملی مدرن تکامل یافت. انگاره‌های مرتبط با به رسمیت شناخته شدن دولت^۱ در بستر ایران و در دوره مدرن چگونه تکامل پیدا کرد؟ دولت ایران در نسبت با جامعه خود را چگونه می‌دید؟ این دیدگاه در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم چه تغییری کرد؟ چگونه مفاهیم جدید فرهنگ ملی این برداشت‌ها را بغرنج کرد و به شکل دادن رابطه در حال تغییر دولت و جامعه کمک کرد؟

سرانجام، پاسخ به این سؤال‌ها نشان می‌دهد همگرایی میان دولت، جامعه و فرهنگ طی سال‌های ۱۸۷۰-۱۹۴۰م بود که باعث شد نقش‌آفرینان اجتماعی از حیث سیاسی مدعی سخنگویی به نمایندگی از ملت شوند. شاید فعال مشروطه‌خواهی که در سال ۱۹۰۶م/۱۲۸۵ه.ش در مطبوعات رادیکال نوظهور دست به دامان «ملت» شد یعنی محمد مصدق، که با استفاده از کرسی قدرت نخست‌وزیری برای ملی کردن «نفت ایران» در اوایل دهه ۱۹۵۰م/۱۳۳۰ه.ش تلاش کرد، و محمدرضاشاه با ادعاهایش در سال ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ه.ش کنار مقبره کوروش، همگی، در زمره این نقش‌آفرینان باشند. شاید آیت‌الله خمینی هم یکی از آن‌ها بود که در انقلاب ۱۹۷۸-۱۹۷۹م/۱۳۵۷ه.ش مدعی شد از سوی خدا و ملت سخن می‌گوید، و نمونه متأخرتر محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور وقت ایران، بود که اصرار داشت توسعه برنامه هسته‌ای «حق ملی» ایران است. هیچ‌یک از این ادعاهای سیاسی بدون ساماندهی دوباره مناسبات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بین سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۹۴۰م ممکن نمی‌شد، ساماندهی‌هایی که پیش‌شرط‌های ملی‌گرایی بود. از همه مهم‌تر، این دوران دورانی است که می‌توان ظهور سیاست مدرن را در ایران تشخیص داد، سیاستی که فرض اصلی خود را بر مبنای وجود یک انتزاع اجتماعی به نام ملت قرار می‌دهد.

ملت‌ها و ملی‌گرایی در تاریخ‌نگاری ایران

دو پدیده مرتبط و در عین حال متمایز محور بحث این کتاب است: ملت و ملی‌گرایی. در مورد ملی‌گرایی تعریف جان برویلی، *الی کدوری* و چند تن دیگر را در نظر دارم که ملی‌گرایی را در اصل جنبشی سیاسی می‌دانند. مثلاً، برویلی می‌نویسد ملی‌گرایی «بیش از هر چیز یعنی سیاست، و سیاست یعنی قدرت. قدرت در دنیای مدرن در اصل به معنی کنترل دولت است».^(۹) از این رو، ادعاهای ملی‌گرایانه و ایدئولوژی آمیخته با آن دعاوی در اصل «به اهداف در دست گرفتن دولت و استفاده از قدرت آن» مربوط می‌شود.^(۱۰) برویلی بعدها درباره پویایی بسیج سیاسی جداگانه مطالعه کرد، چرا که این بسیج سیاسی در انواع مختلف جنبش‌های ملی‌گرایانه و تشکیلات دولتی متفاوت بود. بیش از هر چیز، ماهیت ابزاری ادعاهای ملی‌گرایانه در حوزه رقابت سیاسی بود که پدیده ملی‌گرایی را در گونه‌شناسی تطبیقی برویلی به امری واحد تبدیل می‌کرد.

الی کدوری نه تنها خوانش ابزارگرایانه برویلی از ملی‌گرایی را تأیید کرد، بلکه بر ملی‌گرایی به مثابه یک ایدئولوژی سیاسی، یا برنامه‌ای متشکل از آموزه‌ها و ایده‌ها تأکید داشت که به وسیله آن رسیدن به اهداف سیاسی ممکن می‌شد. طبق استدلال کدوری و چند تن دیگر، ملی‌گرایی ایدئولوژیک معمولاً از نمادهای مرتبط با زبان، نژاد، قومیت و جغرافیا برای دست یافتن به اهداف عمدتاً سیاسی استفاده می‌کند. ملی‌گرایی‌های آسیا و آفریقا «نظامی عقیدتی داشتند که با شاخه‌های معینی از سنت سیاسی و فکری اروپا شباهت داشت».^(۱۱) اما این عقاید را باید نه به خودی خودشان، بلکه به عنوان ابزارهایی سیاسی بررسی کرد؛ این عقاید «از روی اعتقاد خودانگیخته و بی‌چون‌وچرا مطرح نمی‌شدند، بلکه برای بهره‌برداری و به اصطلاح به شیوه‌ای پاولفی^۱ به منظور

۱. ایوان پاولف فیزیولوژیست برجسته روسی در قرن‌های نوزدهم و بیستم بود که دربارهٔ

برانگیختن احساس همبستگی و وفاداری گروهی استفاده می‌شدند.»^(۱۲) ملی‌گرایی به معنای پاولفی نیز پدیده‌ای است که با قلمرو ایده‌ها و رقابت سیاسی ارتباط دارد؛ اهمیت تاریخی آن صرفاً به عرصه رقابت برای کسب قدرت دولت محدود می‌شود.

نقطه قوت تعریف کدوری و برویلی از ملی‌گرایی دقیقاً در شکاکیت آن نسبت به موضوع مورد تحلیل نهفته است. شکاکیت آن‌ها در راستای رمزوراززدایی از این پدیده و زدودن تالو رازآمیز و مرعوب‌کننده آن بود که در نتیجه تجربه فاشیسم اروپایی در فاصله بین دو جنگ جهانی در این مفهوم انباشته شده بود.^(۱۳) به این معنی، تعریف سیاسی‌ای که کدوری از ملی‌گرایی ارائه کرد نخستین نمونه رویکرد مبتنی بر واسازی^۱ بود که تعاریف ارگانیک و ازل‌گرایانه از ملی‌گرایی را مورد تردید قرار داد، تعاریفی که پیش از آن وجود داشت و امروز هم، هرچند با طنین بسیار کمتر، رواج دارد.

ضعف تعریف برویلی و کدوری این است که فرض را بر این می‌گذارد که عرصه‌ای سیاسی وجود دارد و ملی‌گرایی در این عرصه، به عنوان ابزار رقابت سیاسی، وارد بازی می‌شود. اگر ملی‌گرایی شکلی از سیاست تعریف شود، آنگاه خود ملی‌گرایی قادر به تبیین آن شرایط تاریخی‌ای نخواهد بود که باعث شکل‌گیری بهره‌ای می‌شود که در آن امکان طرح دعاوی ملی‌گرایانه به عنوان دعاوی سیاسی فراهم می‌گردد. حایز اهمیت است که با تأیید ماهیت ابزاری دعاوی ملی‌گراها، تعریف سیاسی ملی‌گرایی، آن‌گونه که برویلی، کدوری و بقیه ارائه کرده‌اند، بیانگر این نکته نیز خواهد بود که طرح چنین دعاوی‌ای از حیث سیاسی به نحوی

واکنش‌های شرطی در جانوران تحقیق می‌کرد. صفت پاولفی به رفتار انسان‌ها و جانوران که در واکنش به محرک‌های خاصی انجام می‌گیرد اطلاق می‌شود.

فراتاریخی امکان‌پذیر بوده است. این تعریف از خود شکل‌گیری تاریخی عرصهٔ سیاسی که ملی‌گرایی در آن رواج می‌یابد حرفی نمی‌زند. بدون ظهور این عرصه - یا میدان رقابت - دعاوی ملی‌گرایانه شنیده نمی‌شد، نامربوط می‌بود و غیرسیاسی باقی می‌ماند. به این ترتیب، وظیفهٔ مورخ ملی‌گرایی به قسمی تبیین شکل‌گیری آن عرصهٔ سیاسی است که «قلمرو سیاست رسمی» و «فضای محدود و نسبتاً متجانس تبادلی و تعاملی» توصیف شده است.^(۱۴) هرگونه درک تاریخی از پدیدهٔ ملی‌گرایی بدون بررسی سازوکار^۱ اجتماعی-ساختاری‌ای که ملی‌گرایی درون آن، در مقام سیاست، رواج می‌یابد ناقص خواهد بود.

مفهوم ملت در محیط اجتماعی و فرهنگی‌ای که ملی‌گرایی در آن عمل می‌کند متمرکز است. ملت را می‌توان نوعی مقولهٔ اجتماعی انتزاعی یا چهارچوبی درک کرد که دولت، جامعه و فرهنگ را به هم وصل می‌کند. ملت پدیده‌ای نیست که با ماهیت سیاسی یا محتوای ایدئولوژیک خود تعریف شود، بلکه برساخته‌ای تاریخی است که با ابعاد نهادی و شکل نمایندگی‌اش تعریف می‌شود.

از استفادهٔ بندیکت اندرسون از اصطلاح «اجتماعات تصویری»،^۲ که اکنون معروف شده، برای توصیف این برساخته، از آن‌جا که هم دقیق است و هم مبهم، در عین حال که تحسین شده، انتقاد نیز شده است. مطابق معمول، منظور بندیکت به اشتباه چنین درک شده که ملت را چیزی ساختگی، دروغین یا من‌درآوردی تعریف می‌کند. به‌عکس، اندرسون بسیار تلاش کرد تا خوانش خود از این پدیده را از خوانش‌های شکاکانه‌تر کدوری و برویلی و از همین حیث از خوانش اریک هابزبام و ارنست گلیتر

۱. apparatus: به ساز و برگ و همچنین دم و دستگاه نیز می‌توان ترجمه‌اش کرد.

۲. imagined communities: در زبان فارسی این عبارت به جماعت‌های تصویری و همچنین اجتماعات خیالی هم ترجمه شده است.

متمایز کند.^(۱۵) از نظر اندرسون، ملی‌گرایی صرفاً «نیرنگ ماکیاولیایی» نبود، بلکه چیزی «عمیق‌تر و بسیار جالب‌تر» بود.^(۱۶) او نوشت: «اجتماعات را نباید بر اساس ساختگی بودن یا اصالتشان، بلکه باید بر اساس شیوه‌ای که تصور می‌شوند متمایز کرد.»^(۱۷) این شیوه تصور با مفروضات اجتماعی و فرهنگی تلویحی مشترک در میان همه اعضای جمع مشخص می‌شود، این‌که اجتماع آن‌ها «ذاتاً محدود و مستقل»^۱ است.^(۱۸) اندرسون این «رفاقت عمیق و افقی» را تصویری می‌نامد زیرا، در اجتماعات بزرگ‌تر از روستاهای کوچک، بیشتر اعضای اجتماع هرگز با دیگر افراد رودررو نمی‌شوند و با این همه همگی انتزاع مشابهی از اجتماع دارند که در تصورات جمعی‌شان حفظ شده است.

او در ادامه نشان می‌دهد آنچه این شیوه تصور را ممکن می‌سازد دگرگونی‌های تاریخی وسیع در سطح جامعه و فرهنگ است که تأثیرات عمیقی در نحوه ادراک بازیگران اجتماعی منفرد از خود و فضای پیرامونشان گذاشته است. بنابراین چنین تعریفی از این پدیده رابطه تنگاتنگ با سیاست ندارد، بلکه بیشتر با تغییرات ساختارهای فراتاریخی مرتبط است – چیزی که اندرسون آن را به عنوان «عصاره خودجوش گذرگاهی» پیچیده از نیروهای تاریخی مجزا^۲ توصیف می‌کند – که به نوبه خود مولد تغییرات عمیقی در آگاهی اجتماعی و فرهنگی است.^(۱۹) به این ترتیب، ملت چیزی بیش از ایدئولوژی سیاسی دیگری در سنت کمونیسم و فاشیسم است؛ ملت برساخته‌ای اجتماعی-فرهنگی است که در پیوند با شکاف‌های ماندگار تاریخی است و موجب بازساماندهی معرفتی جهان مدرن می‌شود.

تازگی تحلیل اندرسون دقیقاً در «روح انسان‌شناختی»^۳ ای نهفته بود که در رویکرد او به مسائل تاریخ مدرن وجود داشت.^(۲۰) سیاست

1. inherently limited and sovereign

ملی‌گرایی - یا رقابت دنیوی‌تر بر سر قدرت دولت -، در این بستر وسیع‌تر، چیزی جز نشانه یا انعکاس دگرگونی‌ای بسیار اساسی‌تر در سطح جامعه و فرهنگ نیست. به این ترتیب، جنبش‌های ملی‌گرایانه، به واسطهٔ ظهور ملت، به مثابهٔ مقوله‌ای مفهومی، و دگرگونی‌های ساختاری عمیق‌تر در سطح دولت، جامعه و فرهنگ ممکن شده‌اند و روی این مفهوم و دگرگونی‌ها استوار گشته‌اند، که مقولهٔ جدید ملت دلالت بر آن‌ها دارد.

این تمایز برای استدلال ارائه‌شده در این کتاب اهمیت دارد. در این جا مسئله تاریخ ملی‌گرایی ایران نیست. من علاقه‌ای به ملی‌گرایی ایران به مثابهٔ جنبشی سیاسی یا صرفاً مجموعه‌ای از ایده‌ها یا حتی مجموعه‌ای از «روایات» منفک از بافت تاریخی‌شان ندارم. این کار قبلاً تا حدی انجام شده است.^(۲۱) آنچه دلمشغولی اصلی من است دگرگونی‌های ساختاری رخ‌داده در اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم است که به نوبهٔ خود مقولهٔ «ملت» را به یک انتزاع اجتماعی ممکن و ملموس تبدیل کرد. ظهور این انتزاع حاصل همگرایی دولت، جامعه و فرهنگ و تلاقی آن‌ها در یک مقولهٔ یکپارچهٔ سیاسی-فرهنگی بود. به این ترتیب، گسست‌های سیاسی که مشخصهٔ دورهٔ سال‌های ۱۸۷۰-۱۹۴۰ م/ ۱۲۵۰-۱۳۲۰ ه.ش بود و، نمادها و اشکال بلاغی که صدها جهت‌گیری ایدئولوژیک تاریخ سدهٔ نوزدهم ایران را متمایز می‌کرد کمتر دغدغهٔ من‌اند تا شکل و شیوهٔ طرح ادعاهای سیاسی و ایدئولوژیک. آنچه شکل و شیوهٔ مشخصش می‌کند عبارت است از حالت منحصربه‌فردی از آگاهی که مشخصهٔ ملت مدرن است، یعنی حالتی از آگاهی که دولت، جامعه و فرهنگ را در مجموعهٔ واحدی از تشکیلات نهادی به شکل منسجم فرض می‌کند و آن‌ها را نظام منسجمی مبتنی بر نمایندگی تلقی می‌کند. این انسجام و آگاهی توأم با آن در اواخر سدهٔ نوزدهم به تدریج شکل گرفت و در دوران رضاشاه ماندگار و رسمی شد.

نقش در حال تغییر دولت ایران

تحلیل نقش در حال تغییر دولت ایران در مقابل جامعه و فرهنگ این دگرگونی را نشان می دهد. با تحول ساختارهای دولت از اواخر سده نوزدهم به بعد دولت شروع به آزمودن شیوه های جدید تعریف خود و کسب مشروعیت کرد. در فصل نخست به بررسی این تجربه در دوران سلطنت ناصرالدین شاه می پردازم. نخبگان سیاسی دولت قاجار، تحت تأثیر تغییرات اجتماعی و اقتصادی داخلی و الگوهای ایدئولوژیک خارجی، در پی خلق دوباره مفهوم دولت برآمدند. با عاریت گیری همه جانبه از الگوی اقتداری که پادشاهان اروپای سده نوزدهم در نظام های امپراتوری متأخر اعمال می کردند، ناصرالدین شاه در پی ساختن تصویر مردمی تازه ای از پادشاهی در ایران برآمد. او در این شیوه جدید سیاست از مراسم، مناسک و جشن های عمومی استفاده می کرد، که همگی برای برگزاری در فضاهای شهری جدیداً نوسازی شده برنامه ریزی شده بودند، تا تصویری مردمی از دولت به توده جمعیت شهری ارائه دهند، جمعیتی که به لحاظ اجتماعی روزبه روز بیشتر بسیج می شد. سفر شاه قاجار به اروپا در سال ۱۸۷۳ م/ ۱۲۵۲ ه.ش از لحاظ آشنایی او با این الگوی جدید پادشاهی مردمی^۱ اهمیت زیادی داشت و او به محض بازگشت آن را در ایران به کار گرفت. این الگوی جدید مشروعیت بر مفروضات جدیدی استوار بود که، در مقایسه با اعمال کسب مشروعیت در دوران پیشامدرن، رابطه بسیار نزدیک تر و صمیمانه تری میان دولت و جامعه قائل بود. ملی گرایی هیچ وقت دعوی ایدئولوژیک شاهان متأخر قاجار برای اقتدار بخشیدن به حکومتشان نبود، اما مجموعه مفروضات جدیدی که اساس بازآفرینی دولت ایران به دست شاهان قاجار بود از این حیث اهمیت تعیین کننده ای داشت و چهارچوبی را طرح می کرد که می شد ملت را در آن متصور شد.

1. public monarchy

هرچند دولت قاجار از اواسط دوره ناصرالدین شاه به بعد الگوی تازه‌ای از روابط دولت-ملت به وجود آورد، هویت قومی-ملی هرگز سهمی در آمیزه جدید اعمال کسب مشروعیت آن نداشت. در بازآفرینی دولت قاجار به دست ناصرالدین شاه، تمرکز عمدتاً بر شخص شاه به عنوان تنها نماد وحدت بخش بود، که دولت و جامعه را به هم پیوند می‌داد. از این لحاظ، بازآفرینی تصویر مردمی از پادشاهی ایران توسط ناصرالدین شاه نیز مشابه حکمرانی به سبک امپراتوری‌های متأخر اروپایی بود که در آن وفاداری به پادشاهی نقش جایگزین همبستگی ملی را داشت.

با این همه، در اواخر دوران قاجار عده‌ای خارج از ساختارهای رسمی دولت هویت ملی و حافظه تاریخی را به عنوان مبنایی برای شکل احتمالی جدید هویت‌یابی کشف کردند که واسطه رابطه میان دولت و جامعه بود. همان‌طور که الگوهای امپراتوری متأخر از اقتدار پادشاهی شیوه‌ای برای سازماندهی دوباره رابطه دولت و جامعه عرضه می‌کردند، الگوهای دیگری نیز مطرح می‌شدند - الگوهایی که مفاهیم فرهنگ ملی و حافظه تاریخی را جایگزین وفاداری به پادشاه می‌کردند.

همان‌طور که در فصل دوم نشان خواهم داد، در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، روشنفکران دست به کار ساختن این معنا از حافظه تاریخی و فرهنگی شدند. بسیاری از ایده‌های آن‌ها تحت تأثیر مواجهه‌شان با پژوهش‌های تاریخی و زبان‌شناختی اروپایی سده نوزدهم بود، آشنایی‌ای که تأثیر عمیقی در آگاهی ملی ایرانی داشت. این جنبش‌های فکری عملکردی دوگانه داشتند. در وهله نخست، این جنبش‌ها کار فلسفی آشتی دادن فرهنگ ایران با مطالبات مدرنیته را به انجام رساندند. «کشف» ارزش‌های مدرن در میراث گذشته باستانی ترفندی فلسفی بود که برای بازسازی فرهنگ ایران بر اساس ارزش‌های مدرنیته، که در آن زمان جهان شمول شده بود، لازم بود.

در وهله دوم، این دریافت جدید از تاریخ و فرهنگ ایران مبتنی بر اصالت دوران باستان و پیش از اسلام بود و نقش اجتماعی مهمی ایفا کرد. بازسازی حافظه ملی در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم مجموعه جدیدی از نمادها و خاطرات را ایجاد کرد که همه ایرانیان به یک اندازه می‌توانستند مدعی آن باشند. بازسازی تاریخ و حافظه ایرانی به شکلی سکولار و ضدفرقه‌گرایانه انجام گرفت و طراحی شده بود تا نه تنها ایران را با مدرنیته آشتی دهد، بلکه حافظه و هویت یکپارچه جدیدی به وجود آورد که می‌شد آن را به کل جامعه به شکلی یکدست اطلاق کرد. سکولاریسم حافظه تاریخی که روشنفکران اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم ایران از زیر خاک بیرون کشیده و بازسازی کرده بودند قابلیت آن را داشت که به مثابه فرهنگی ملی، فراتر از تقسیمات قومی، زبانی، قبیله‌ای و مذهبی، عمل کند.

در فصل‌های سوم و چهارم نشان خواهم داد که چگونه این معنای جدید از هویت ملی در دهه‌های ۱۹۲۰-۱۹۳۰م/۱۳۰۰-۱۳۱۰ه.ش نقش اجتماعی خود را ایفا کرد. در فصل سوم، به تحلیل گسترش نقش دولت در حوزه آموزش در دوران رضاشاه پرداخته‌ام. یکی از مهم‌ترین سیاست‌های رضاشاه ملی کردن نظام آموزشی و تبدیل آن به ابزاری برای یکدست کردن فرهنگ ملی در سراسر جامعه بود. دولت تبدیل به معلم^۱ ملی اصلی و مسئول آموزش دادن به ملت شد. این نقش که در تاریخ ایران تازگی داشت مبتنی بر فرض انسجام دولت، جامعه و فرهنگ بود.

در فصل چهارم نشان داده‌ام که چگونه از مراسم عمومی و بزرگداشت‌ها در دوران رضاشاه برای ترویج مفهوم واحدی از حافظه ملی رسمی استفاده می‌شد. تقابل میان مراسم‌ها و جشن‌های دوران قاجار و مراسم نوظهور در دوره پهلوی قابل توجه است. در حالی که در مراسم دوران ناصرالدین‌شاه به مشروعیات شاه استناد می‌شد، آیین‌های یادبود

برگزار شده در دوران رضاشاه در دهه‌های ۱۹۲۰-۱۹۳۰ م حکایت از چیزی داشت که به نحو بارزی نو بود. آن‌ها بر نمادهای ملی سکولار به عنوان امور شایسته تکریم تأکید داشتند - آرامگاه‌هایی برای شاعرانی که مدت‌ها پیش درگذشته بودند ساختند. تغییر نمادین در استفاده از مراسم در اواخر دوران قاجار و اوایل دوره پهلوی ظریف، اما قابل توجه است. در مراسم یادبود در دوره پهلوی وجود مقوله انتزاعی ملیت، که می‌شد نمادها را بدان ارجاع داد، مسلم فرض می‌شد. هم در اواخر دوران قاجار و هم در اوایل دوران پهلوی، مراسم بر مبنای دریافت مشترکی از رابطه دولت-ملت استوار بود، اما فقط در دوران پهلوی بود که تصویری از فرهنگ ملی این دریافت را وساطت می‌کرد. تحلیل پیوستگی‌ها در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی نشان‌دهنده شکل‌گیری روندی است که الگوی بین‌المللی فرم ملت به واسطه آن وارد تاریخ ایران شد. این شکل‌گیری بدان معنی بود که الگوی جدیدی از اجتماع سیاسی رابطه میان دولت، جامعه و فرهنگ را در ایران تعیین خواهد کرد.

هرچند تشکیلات نهادی‌ای که دولت و جامعه را به هم پیوند می‌داد با موفقیت در ایران تثبیت شد، در فرایند از آن خودسازی فرم ملت در ایران، معضل فرهنگ همچنان حل نشده باقی ماند. چهارچوب نهادی و مفهومی ملت ایران تا پیش از اوایل سده بیستم با موفقیت تثبیت شد، اما این پرسش که کدام فرهنگ باید به چهارچوب ملی جدید جان ببخشد بی‌جواب باقی ماند. از این رو، پدیده «جامعه دوگانه» یا «دوگانگی فرهنگی» - که در آن نوعی ملی‌گرایی سکولار مبتنی بر دوران پیشااسلام به فرهنگ رسمی دولت و طبقه نخبه تبدیل شد، و اسلام به مبنای هویتی عامه مردم در میان توده‌های شهری و روستایی بدل شد، هویتی که روزه‌روز سیاسی‌تر می‌شد - پدیده‌ای نیست که فقط مربوط به دوران پیش از انقلاب ۱۳۵۷ م/ ۱۳۵۷ ه.ش باشد.^(۲۲) ظهور جامعه دوگانه در

تلاش‌های صورت‌گرفته برای آن ملت‌سازی‌ای نهفته بود که اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم شکوفا شد.

هرچند شرایط استثنایی دوران پس از جنگ جهانی دوم در نابودی نهایی پروژه ملی‌گرایانه سکولار ایران نقش داشت، تناقض‌هایی بنیادین در ملی‌گرایی ایرانی وجود داشت که به دهه‌های آغازین دوران مدرن آن بازمی‌گشت. این تناقض‌ها سرانجام به شکل گسل‌های فرهنگی تبلور یافت و درست در دوره پیش از انقلاب به جامعه‌ای دوگانه منجر شد. به این ترتیب، هرچند سال‌های بررسی شده در این کتاب برای شناخت رابطه دولت و جامعه، که باعث زاده شدن ایران به مثابه ملتی مدرن شد، واجد اهمیت است، این سال‌ها به همان اندازه برای شناخت ریشه‌های پدیده دوفرهنگی در ایران مدرن نیز اهمیت دارد – پدیده‌ای که به ماجرای اصلی تاریخ مدرن ایران تبدیل شد.

یادداشت‌ها

۱. مطبوعات اروپایی و آمریکایی این مراسم را با جزئیات فراوان پوشش دادند. نیوزویک آن را «ضیافت ضیافت‌ها» نامید، تا بم آن را «نمایش نمایش‌ها» خواند، لایف از آن با عنوان «مهمانی شاهانه شاه» یاد کرد، و وُگ آن را «جشنی برای پادشاه» نامید. بنگرید به:
Newsweek 78 (Sept. 27, 1971): 61; *Vogue* 158 (Oct. 15, 1971): 62; *Time* 98 (Oct. 25, 1971): 32-33; and *Life* 71 (Oct. 29, 1971): 22-30.
2. *Time* 98 (Oct. 25, 1971): 32-33.
۳. بحث‌های مهم درباره مدرنیزاسیون و دولت‌سازی را می‌توان در این منابع یافت:
 Ervand Abrahamian, *Iran between Two Revolutions* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1982); Abbas Amanat, *Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah Qajar and the Iranian Monarchy, 1831-1896* (Berkeley: University of California Press, 1997); Amin Banani, *The Modernization of Iran, 1921-1941* (Stanford, CA: Stanford University Press, 1961); Stephanie Cronin, *The Army and the Creation of the Pahlavi State, 1910-1926* (London: I. B. Tauris, 1997); Peter Avery, *Modern Iran* (London: Ernest Benn, 1965); Nikki R. Keddie, *Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran* (New Haven, CT: Yale University